

انسان، عامل خنده!

برای تحلیل آثار فکاهی و خنده‌دار، باید اول خنده و انواع آن را زیر ذره‌بین دقت گذاشت و بین آن‌ها تفاوت قائل شد. البته ما نتیجه آخر را همین ابتدای کار عرض کرده و گفته‌ایم عامل خنده، خود انسان است. این سخن برگسون، حکیم فرانسوی است. او به این موضوع اشاره دارد که خنده، بدون وجود آدمی در عالم خارج اتفاق نمی‌افتد (عجب کشفی! کاش ما زودتر به دنیا می‌آمدیم و این جور کشف‌ها به نام ما ثبت می‌شد!) او ادامه می‌دهد: به همین دلیل است که حکمای قدیم، آدمی را خندان یا «حیوان ضاحک» نام نهاده‌اند.^۲

اما خب، انسان به چه می‌خندد یا چرا می‌خندد؟ جوابش یک جمله کوتاه است. اما ما مثل دیگران آن را کش می‌دهیم و به طور گسترده مطرح می‌کنیم تا جای ابهام باقی نماند! آری! آن‌چه باعث خنده می‌شود امور عجیب، غیر طبیعی و نیز ممنوع (خط قرمزی) است. مثل رفتار و حرکات احمقان، افراد گیج و سرگشته، انسان‌های بی‌تربیت و بد زبان، رفتار بخیلان، پر حرفی، زشت‌خویی، ریاکاری، لاف‌زنی و...

مواجهه با چنین رفتار و گفتارهایی تأثیری بر انسان می‌گذارد مثل قلقلک که عده‌ای بشدت بر اثر آن می‌خندند و عده‌ای نیز نه. به هر حال، تماشای این نوع رفتارها و گفتارها و یا تقلید از آن، موجبات خنده را فراهم می‌کند. بی‌جهت نیست که «کمدی» را نیز در ادبیات غرب «اصلاح حماقت‌های اجتماعی» دانسته‌اند و موضوع آن را «مربوط به اطوار و اخلاق زشت و شرم‌آور»^۳

بر اساس آن‌چه گفتیم - البته با نقل قول از دیگران - می‌توانیم حالا برای خنده‌ها، انواع و مراتبی تعریف کنیم تا خواننده هوشیار براساس این تقسیم‌بندی، نوع خنده خود و دیگران را براساس هدف و نتیجه آن ارزش‌گذاری کند و به قول معروف، کلاه به سرش نرود و به هر سخنی به میزان ارزش خنده آن بخندد. (چه کار سختی!)

۱. لبخند (خنده‌ای دلنشین)

این نوع خنده، در مواجهه با گفتار یا رفتاری دلنشین بر لب‌ها نقش می‌بندد و در کل، چندان ربط با بحث ما ندارد. برای آن که بحث ما کلی و خشک نباشد مثال هم می‌زنیم! مثلاً این سخن حافظ با معشوق، لطافت و دلنشینی خاصی دارد: من چه گویم که تو را نازکی طبع لطیف این قدر هست که آهسته دعا نتوان کرد

مثال‌های دیگر:

نگار شوخ چشمم گاه گاهی

به حسن خود به عینک می‌فزاید

درون عینکی چون آب شفاف

دو چشم مست او دل می‌رباید

ندانم یار من بی هیچ عیبی

چرا عینک زدن را می‌ستاید؟

تو گویی نیک می‌داند که نرگس

درون آب، خوش‌تر می‌نماید!^۴ (باستانی پاریزی)

نمونه دیگر:

دلبر ماه پیکر خود را

بخش سوم

ادب طنزپارسی

سید مهدی حسینی

یادداشت‌هایی درباره طنزخوانی و طنزنویسی

دیدم اندر چمن که گل می‌چید

خار گل دست آن پری رخ را،

کرد مجروح و، او همی خندید

گفتش خنده چیست؟ با من گفت:

گل، به از خود نمی‌تواند دید!

تشریف آوردید؟»

یا این نمونه که منحصر به فرد است!

«پسر من از من پرسید:

بابا با ماشین می‌ری؟

گفتم: نه

گفت: با پیاده؟!»

ادیب فرهیخته آقای بهاء‌الدین خرمشاهی - که طنزپرداز پرمایه است - در کتاب طنز و تراژدی در بحث کژتابی‌های زبان، نمونه‌هایی نقل کرده است که برای این قسمت، شاهد مثال‌های خوبی به شمار می‌رود:^۵

۱. «یکی از دوستان برای من تعریف کرد که سیزده به در به بستان آباد رفتیم و خیلی خوش گذشت. ولی آخرش پای مادر بزرگ یکی از بچه‌ها شکست و از دماغ‌مان درآمد. طبعاً ذهن غیر علمی بنده بی‌اختیار به تصور این که پای شکسته مادر بزرگ یکی از بچه‌ها از دماغ (بینی) آن‌ها بیرون آمده است، خنده‌ام گرفت.»

۲. من بچه برادرزن را دوست ندارم!

(من این جمله را به یکی از بچه‌هایم که برادرش را زده بود، گفتم!)

از زنده یاد عمران صلاحی هم چند نمونه سراغ داریم که فقط به یک مورد آن بسنده می‌کنیم بقیه آن بماند برای بخش‌های دیگر:

«یک شب در جلسه هیئت تحریریه روزنامه نشستیم بودیم و داشتیم به سوژه فکر می‌کردیم (۱۴) باران شدید می‌بارید و من می‌ترسیدم دیر به اتوبوس‌های جوادیه برسم.

[پرویز] شاپور گفت: «می‌رسانمت»

پرسیدم: «مگر ماشین دارید؟»

گفت: «نه چتر دارم!»^۶

منابع:

۱. ستانه، همان آستانه است که به دلیل رعایت وزن، شکل واقعی واژه، درست به کار نرفته است، البته شاعران قدیمی این حق را داشته‌اند جرأت دارید شما واژه‌ای را این‌جوری به کار برید!
۲. درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۲، ص ۶۷۴
۳. فن شعر: ارسطو، ص ۳.
۴. طنزپردازان، ص ۱۰۷.
۵. طنز و تراژدی، صفحات ۵۰ - ۴۲.
۶. گزیده کاریکاتورهای پرویز شاپور، ص ۱.

۲. نوش خند (خنده‌ای برای سرگرمی)

خنده‌ای است بر حسب اتفاقات جالب یا رفتارهای خاص که ناخودآگاه از کسی سر می‌زند. این نوع خنده، تفرّج و شادی را به همراه دارد اما خارج از عرف، آئین و ارزش‌های والای انسانی نیست. به عبارت دیگر مثل هجو، حریم‌ها را نمی‌شکند و صرفاً برای خندانیدن و سرگرمی است. در این حالت، نه اعتراض و انتقاد، و نه طعن و نیش‌خندی وجود دارد؛ یعنی گزندگی در این نوع خنده اصلاً مشاهده نمی‌شود.

گفتنی‌ست که هرگاه گوینده، این اتفاقات را خارج از مرز تعیین شده تعریف کند و به عبارت خودمانی، پا از گلیم ادب و فرهنگ درازتر کند و خط قرمزها را زیر پا بگذارد، دیگر خنده پیش آمده، از نوع «نوش خند» نیست و باید آن را در موضوع «نیش خند» بررسی کرد، که مربوط است به هزل و هجو.

نمونه‌هایی از لطایف کلامی و دلنشین که منجر به نوش خند می‌شود در این قسمت نقل می‌گردد.

نمونه اول

آن هنگام که شخصی به قصد خندانیدن افراد برخی کلمات را درست ادا نکند یا جملات را درست به کار نبرد، خنده اتفاق می‌افتد. معمولاً نویسندگان طنز برای جذابیت بخشیدن به اثر و نیز جلب توجه مخاطب و خندانیدن او از این شگرد بهره می‌برند؛ مثلاً این کلمات:

- تفادص، به جای تصادف

- آی کیلو، به جای آی کیو

- کلکسیون، به جای کمیسیون

- تشویش، به جای تشریف (آوردید)

- سفت کنید به جای سرو کنید

- پریز به جای please

یا جملاتی غیر معمول که باعث خنده ناخودآگاه می‌شود؛ مثل جمله:

«ما امروز تشریف آوردیم»، در جواب سؤال: «شما کی